

دونالد ترامپ و بازگشت ریگان‌سیسم جکسونی به سیاست خارجی آمریکا

علی کیوانی^۱، علی آئینه‌وند^۲، حسن آئینه‌وند^۳

چکیده

دونالد ترامپ از حزب جمهوری‌خواه در ۸ نوامبر ۲۰۱۶ با کسب ۳۰۶ رأی الکترال در برابر ۲۳۲ رأی هیلاری کلینتون از حزب دموکرات پیروز شد و بعنوان چهل و پنجمین رئیس‌جمهور آمریکا وارد کاخ سفید گردید. اظهارنظرهای انتخاباتی ترامپ در زمینه افزایش بودجه نظامی، تأکید بر کاستن هزینه کردهای آمریکا در ناتو و منطقه اقیانوس آرام و حتی طرح خروج از ناتو، در کنار حمایت کامل از اسرائیل و اصلاح توافق‌نامه هسته‌ای با ایران و نفی بین‌الملل‌گرایی دوران اوباما ترسیم‌کننده یک جهان‌بینی سیاسی انزواگرایانه و در عین حال سلحشورانه برای آینده آمریکاست که تنها در جهت تحکیم قدرت امر و نهی این کشور حرکت خواهد کرد. سیاستی که بیشتر ریشه در جهان‌بینی سیاسی-میهنی اندرو جکسون (هفتمین رئیس‌جمهور آمریکا) داشته و در تاریخ آمریکا بارها از سوی روسای جمهوری نظیر رونالد ریگان مورد استفاده قرار گرفته است. حال سوال اصلی مقاله آن است که جهان‌بینی سیاسی دونالد ترامپ بخصوص در زمینه سیاست خارجی که برپایه اندیشه‌های اندرو جکسون شکل گرفته است چیست؟ فرض اصلی مقاله آن است که مرکزیت سیاست خارجی ترامپ برپایه مقابله با ظهور قدرت‌های جدید همچون روسیه، چین و ایران و به اصطلاح محور ضد هژمون بعنوان «دیگری» جدید آمریکا قرار خواهد گرفت و دولت او نیز به دنبال تحقق آنچه جکسون «رویای آمریکایی» می‌خواند، خواهد بود.

واژگان کلیدی: دونالد ترامپ، ریگان‌سیسم جکسونی، انزوای جدید، سیاست قدرت، محور ضد هژمون

^۱ کارشناسی‌ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان Keyvani.ali1371@gmail.com

^۲ کارشناسی پژوهشگری علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، واحد آران و بیدگل کاشان

^۳ کارشناسی‌ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان

مقدمه

از پایان جنگ جهانی دوم به بعد، ایالات متحده آمریکا بعنوان تأثیرگذارترین کشور در سیستم نظام بین‌الملل شناخته می‌شود که راهبردهای سیاست خارجی آن با پدیده‌ها و روندهای جهانی پیوند خورده است. این پیوند و درهم تنیدگی نیز به حدی است که حتی انتخابات ریاست جمهوری این کشور علاوه بر داخل، بسیاری از کشورهای جهان را با خود درگیر می‌کند. بگونه‌ای که علاوه بر مردم آمریکا، رهبران و مردم بسیاری از کشورها نیز روند انتخابات آمریکا را از آغاز تا انتها رصد می‌کنند. مسئله‌ای که در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا نیز بسیار نمایان بود. رقابت دو نامزد جمهوری خواه و دموکرات برای راه‌یابی به کاخ سفید بیش از یک سال بسیاری از کشورها را درگیر خود ساخته بود. رقابتی که در نهایت نیز منجر به پیروزی دونالد ترامپ در برابر هیلاری کلینتون از حزب دموکرات گردید و منجر به آن شد که چهل و پنجمین رئیس جمهور آمریکا از سوی حزب جمهوری خواه وارد کاخ سفید گردد. مسئله انتخاب یک کاندیدای جمهوری خواه برای ریاست جمهوری آمریکا بسیاری را به یاد دوران بزرگنمایی رونالد ریگان در دهه ۱۹۸۰ میلادی با شعار معروف «بیا بیا آمریکا را دوباره بزرگ کنیم»^۱ و یکجانبه‌گرایی مداخله‌گرایانه بوش پسر در دهه آغازین قرن ۲۱ و لشکرکشی‌های فراقانونی دولت نومحافظه‌کار وی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر انداخت که در پس زمینه این عملیات‌ها، پروژه نظم نوین جهانی و استقرار رهبری بلامنازع آمریکا در حال اجرا بود. حال با انتخاب دونالد ترامپ و حمایت نومحافظه‌کاران از ریاست جمهوری وی، به نظر می‌رسد که پس از هشت سال ریاست جمهوری باراک اوباما با شعار تغییر و حمایت آن از چندجانبه‌گرایی برای حل و فصل مسائل بین‌المللی که در نهایت منجر به ظهور قدرت‌های جدید گردید، عرصه سیاست بین‌الملل یکبار دیگر شاهد روند یکجانبه‌گرایی و فراقانونی عمل کردن سیاست خارجی آمریکا در حوزه جهانی خواهد بود. آنهم در دورانی که به عقیده فرید زکریا آمریکا تنها قدرت امر و نهی کرده خود را از دست داده و نه پتانسیل‌های رهبری را. بدین ترتیب و با پیش در نظر گرفتن گزاره‌های فوق پرسش اصلی مقاله این است که جهان‌بینی سیاسی دونالد ترامپ که برپایه روح سلحشورانه جکسونی و بزرگنمایی ریگانی شکل گرفته است چیست؟ فرض اصلی مقاله آن است که دونالد ترامپ با تکیه بر سیاست مقابله با محور ضد هژمون (روسیه، چین و ایران) یکبار دیگر جهان را به دوران پیش از فروپاشی دیوار برلین خواهد کشاند و در پی تقویت قدرت امر و نهی کردن آمریکا در جهان خواهد رفت.

¹ Let's make America great again

۱- حزب جمهوری خواه

بنا و پایه اصلی نظام دو حزبی در آمریکا از همان دوران استقلال این کشور از انگلستان و ریاست جمهوری جرج واشنگتن^۱ گذاشته شد. اگرچه ایالات متحده آمریکا در مقایسه با بسیاری از کشورها بعنوان کشوری جوان شناخته می‌شود، اما ساختار نظام دو حزبی در رویکرد داخلی و خارجی این کشور ریشه و تأثیر بسزایی دارد و هرکدام از دو حزب جمهوری خواه و دموکرات در برهه‌های زمانی مختلف تأثیرات بسیاری بر روند داخلی و خارجی این کشور گذاشته‌اند. حزب دموکرات بعنوان قدیمی‌ترین حزب آمریکا شناخته می‌شود که همزمان با ریاست جمهوری جرج واشنگتن شکل گرفت. این حزب تا دهه ۱۸۶۰ قدرت را در آمریکا در دست داشت؛ اما انحراف این حزب از آرمان جفرسون^۲ و عدم پاسخگویی این حزب به مشکلات آمریکا باعث گردید که عده‌ای از ویک‌ها (جمهوری خواهان ملی) به ایجاد یک حزب جدید به نام حزب جمهوری خواه بیندیشند که در درجه اول به منافع کشور توجه کرده و انسجام درونی را افزایش می‌دهد (دارابی، ۱۳۹۱: ۱۵۴). آنچه از فلسفه فکری جمهوری خواهان از ابتدا تاکنون بدست می‌آید آن است که جمهوری خواهان در عمل وحدت‌گرا و مقابله‌جو هستند و در بُعد امنیتی نیز بیشتر به تهدیدات خارجی توجه می‌کنند (Keefe, 1988: 189). در بُعد فکری نیز جمهوری خواهان به مراتب بیش از دموکرات‌ها پایبند ایدئولوژی و انسجام هستند

(Freeman, 1986: 331). بطور کلی امروزه حزب جمهوری خواه بعنوان پیرو فلسفه محافظه‌کاری و نماد تفکر منتسب به راست و طبقه مرفه به حساب می‌آید که در نگرش نسبت به مخالفان بیشتر بر مقابله‌جویی تا آشتی‌جویی تأکید دارد. در حوزه سیاست خارجی جمهوری خواهان برای تثبیت و دفاع رهبری جهانی آمریکا در جهان چندین راهبرد ارائه داده‌اند که در زیر به مرور برخی از آنها می‌پردازیم:

- ایالات متحده آمریکا باید همچنان متعهد به ایفای نقش رهبری در اقتصاد جهانی باشد؛
- نفت و سیاست خارجی ایالات متحده به هم پیوند خورده است. بنابراین در هر مکانی که نفت وجود داشته باشد (مانند خلیج فارس) حضور فیزیکی آمریکا برای محافظت از جریان نفت جهانی الزامی است؛
- اگرچه ایالات متحده برای اعمال رهبری خود به سازمان‌های بین‌المللی احتیاج دارد، اما این سازمان‌ها نباید مانع از تلاش آمریکا برای انجام نقش رهبری جهانی خود شوند؛
- دیپلماسی عمومی بعنوان ابزاری مهم در تأمین منافع ملی آمریکا شناخته می‌شود و تقویت آن امری ضروری است. فروپاشی نظام کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی که با سیاست‌های رونالد ریگان از حزب

¹ George Washington

² Jefferson

جمهوری‌خواه در دهه ۱۹۸۰ میلادی و در زمان ریاست جمهوری هم‌حزبی و معاون پیشین او بوش پدر بدست آمد، بر اعتماد به نفس سیاسی و مشیء اقتدارگرایانه اعضای این حزب در برابر دموکرات‌ها افزود. تمایل به دفاع ملی قدرتمندانه از منافع جهانی آمریکا حتی در برابر شکستن منشور اتحادهای سنتی با متحدان قدیمی و مخالفت با جامعه بین‌المللی سیاست سنتی این حزب بشمار می‌رود که به نظر می‌رسد دونالد ترامپ (جدیدترین رئیس جمهور آمریکا) نیز به آن پایبند است و این موضوع را می‌توان در سیاست‌های نژادپرستانه، راست افراطی و تحقیر دوران اواما به خوبی مشاهده کرد (Republican Party, 2018). لاورنس باب^۱ در مقاله‌ای تحت عنوان «نژادپرستی در آمریکای ترامپ» به این موضوع اشاره می‌کند که علت اصلی پیروزی ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ توجه فوق‌العاده او به سفیدپوستان آمریکا و علاقه وافر آنها به بزرگ بودن و اول بودن آمریکا در هر زمینه‌ای بود. موضوعی که در دوران اواما به آنها پرداخته نمی‌شد و به عقیده مردم آمریکا، بین‌الملل‌گرایی اواما جزء تصویری کاریکاتوری از «رویای آمریکایی» چیز دیگری باقی نگذاشته بود (Bobo, 2017:99).

۲- باراک اواما

در یک نگاه کلی سیاست خارجی باراک اواما بعنوان چهل و چهارمین رئیس جمهور و میراث‌دار سیاست خارجی آمریکا پس از نومحافظه‌کاران بر دو پایه اصلی استوار گردید؛ نخست، سکوت نظامی آمریکا بعنوان کشوری که بیشترین مداخله‌گرایی‌ها را در سیاست خارجی خود انجام داده است و دوم ایجاد فضای گفتگو و دیپلماسی با دشمنان و مخالفان قدیمی همچون ایران و کوبا (Drezner, 2011:29). در زمینه سکوت نیروهای نظامی آمریکا در دوران باراک اواما، جنگ ۲۰۰۸ روسیه و گرجستان و بحران ۲۰۱۴ اوکراین بهترین مثال در این خصوص می‌باشد که آمریکا در هر دو مورد پیروزی و نفوذ روسیه را پذیرفت. وی در پاسخ به کسانی که معتقد بودند ایالات متحده آمریکا در دوران او از اعمال دیسیپلین رهبری خود باز مانده است، این موضوع را عنوان کرد که در دوران بوش آمریکا به سمت انزوگرایی پیش می‌رفت و این به معنای کاهش قدرت این کشور بود. جهت‌گیری سیاست خارجی اواما به سمت چندجانبه‌گرایی در حالی بود که متحدان این کشور معتقد بودند واشنگتن اعتماد به نفس خود را از دست داده و از اعتبار و قدرت آن کاسته شده است. به اعتقاد متحدان قدیمی این کشور حوادث اوکراین، سوریه، نیجریه، کره شمالی و ایران نشان از خستگی این کشور پس از جنگ عراق و دست کشیدن آن از رهبری جهانی داشت (Abu Arshid, 2014:1).

¹ Lawrence Bobo

باراک اوباما را می‌توان نماد رهبران روشنفکر آمریکایی دانست که می‌تواند در لحظه‌های بحرانی با دور شدن از آرمان‌گرایی مطلق آمریکایی که خود را استثنای از دیگران می‌داند، سیاست همکاری با سایر قدرت‌ها را در پیش بگیرد. اوباما را می‌توان از جمله روسای جمهور دگرگون‌کننده آمریکا دانست؛ صفتی که در طول تاریخ این کشور توسط افرادی همچون جرج واشنگتن، آبراهام لینکلن، فرانکلین روزولت و رونالد ریگان یدک کشیده می‌شود (دهشیار، ۱۳۸۸: ۲۷). اما به عقیده بسیاری از نظریه‌پردازان سیاسی آمریکا، سیاست‌های تعدیل‌کننده باراک اوباما نه تنها اعتبار گذشته این کشور را بازنگرداند، بلکه بسیاری از متحدان این کشور را نگران آینده رهبری واشنگتن و تفوق آن بر عرصه جهانی کرد. موفقیت عملیات طوفان صحرا بر علیه عراق در دهه ۱۹۹۰، اشتیاق رهبران آمریکا برای مدیریت خاص و منحصر به فرد سیاست جهانی و حل‌وفصل مسائل بین‌المللی براساس فرهنگ استراتژیک آمریکایی را افزایش داده بود، اما در دوران اوباما ایالات متحده مجبور به تعریف یک نقش جدید برای دیگر قدرت‌ها همچون روسیه و چین بود و این مسئله به معنای آن بود که آمریکا دیگر در مرکزیت چرخه سیکل قدرت قرار نخواهد داشت. موضوعی که والتر راسل مید^۱ در مقاله «پایان تاریخ پایان می‌یابد»^۲ به خوبی به آن اشاره می‌کند. به عقیده راسل مید، باراک اوباما با تکیه بر بُعد دیپلماسی آمریکا و پرهیز از بکارگیری دیگر عناصر قدرت این کشور، عادت نسل‌های گذشته این کشور مبنی بر برتری بلامناع آمریکا در سطح جهانی را کنار گذاشت. به عقیده راسل مید، موضع و قدرت آمریکا در آسیا به نفع چین در حال افول است و چین امروز در حال طرح‌ریزی آجر به آجر یک پادشاهی هژمونیک در قاره آسیا می‌باشد و عامل اصلی تحریک‌کننده پکن نیز ناتوانی دولت اوباما در جلوگیری از آن بود. مید در پایان به این نکته اشاره می‌کند که سیاست خارجی منفعلانه باراک اوباما دولت‌هایی مانند روسیه، چین و ایران را برای طرح‌ریزی یک قدرت هژمونیک در مناطق خود جسورتر کرده است و باتوجه به مخالفت هرکدام از این قدرت‌های نوظهور با هژمونی جهانی آمریکا، سیاست خارجی بیمار اوباما زمینه را برای تشکیل یک محور ضد هژمون فراهم کرده است (Russell Mead, 2013: 4). در موضوع بحران ۲۰۱۴ اوکراین، مسکو توانست با بهره‌برداری از ضعف قدرت آمریکا و عدم حمایت آن از اتحادیه اروپا، شبه جزیره کریمه را پس از دهه‌ها به خاک خود ضمیمه کند و با شرکت فعال در بحران سوریه و تشکیل یک محور ضد تروریسم فعال در منطقه، در واقع بازگشت خود پس از دو دهه به صحنه اول قدرت‌های جهانی را اعلام نماید و این موضوعی بود که در دوران دیپلماسی مدارای اوباما رخ داده بود. راسل مید در یادداشتی دیگر در سال ۲۰۱۴ این موضوع را

^۱ Walter Russell Mead

^۲ The End of History Ends

عنوان می‌کند که چین در مناطق مجاور ساحل خود، روسیه در اوراسیا و ایران در شرق میانه هرکدام به دنبال تجدیدنظر در جغرافیای سیاسی دوران پس از جنگ سرد می‌باشند و این مسئله‌ای است که با نظم نوین جهانی آمریکا و حضور فعال این کشور در مناطق مختلف جهان در تضاد خواهد بود. مید معتقد است که پس از فروپاشی شوروی بسیاری معتقد بودند که دوران رقابت‌های ژئوپلیتیکی پایان یافته است و با قرار گرفتن ایالات متحده آمریکا در رأس هرم قدرت جهانی مسائل دیگری همچون تغییرات آب و هوایی، حقوق بشر، ابداع راه‌حل برای پایان دادن به فقر جهانی، آموزش زنان و مسائلی دیگر از این دست در صدر موضوعات مهم جهانی قرار خواهد گرفت. اما کسانی که اینگونه فکر می‌کردند در اشتباه بودند. وی در ادامه این موضوع را عنوان می‌کند که نظم لیبرال مدرن آمریکا همچنان در عرصه ژئوپلیتیک جهانی از رقبای جدی برخوردار است و کار اصلی دولت بعدی آمریکا مقابله جدی با این قدرت‌های نوظهور در مناطق مختلف می‌باشد (Russell Mead, 2014:1). در تاریخ سیاسی آمریکا از روسای جمهوری همچون جیمی کارتر و بیل کلینتون بعنوان رهبرانی یاد می‌شود که در دوران خود هرگز نتوانستند دیسپلین رهبری آمریکا در عرصه جهانی را اعمال نمایند. بعنوان مثال بسیاری از اندیشمندان سیاسی محافظه‌کار آمریکا از دوران بیل کلینتون با تعبیر دوران «تعطیلات آمریکا» یاد می‌کنند (کیوان حسینی، ۱۳۸۱:۱۳). آمریکا در دوران جیمی کارتر نیز نه تنها تحقیر شده بود، بلکه در صحنه داخلی نیز ناتوان از حل‌وفصل مشکلاتی همچون بیکاری و تورم بود. این ضعف‌ها در حالی بود که رؤسای جمهوری که پس از جیمی کارتر و بیل کلینتون به کاخ سفید راه پیدا کردند، هرکدام بعنوان سمبل و نماد قدرت آمریکا در صحنه جهانی شناخته می‌شوند. به قدرت رسیدن رونالد ریگان در دهه ۸۰ میلادی و ورود بوش پسر در سال‌های آغازین دهه ۲۰۰۰ میلادی به کاخ سفید زمینه‌ساز یک آمریکای متفاوت و پر افتخار در عرصه جهانی بود. ریگان در دوران ریاست جمهوری خود به خوبی توانسته بود مردم آمریکا را تشنه ظهور رهبری ایده‌آل‌گرای این کشور نماید. ریگان و بوش پسر در دوران ریاست جمهوری خود هرکدام به سمبل تاریخ سلحشوری و جکسونی آمریکا تبدیل شده بودند (دهشیار، ۱۳۸۸:۲۴). به عقیده بسیاری دوران باراک اوباما نیز بی‌شبهت به دوران کارتر و کلینتون نمی‌باشد. بخصوص که بزرگترین نتیجه شعار تغییر اوباما را می‌توان ظهور قدرت‌های جدید در سطح جهانی و در مناطق مختلف دانست که این مسئله تا حد زیادی قدرت دسترسی جهانی آمریکا را کاهش داده است. ادعایی که از سوی نومحافظه‌کاران در خصوص دیپلماسی ضعیف کلینتون نیز مطرح گردیده بود. بنابراین اگر سیر تحول روسای جمهور آمریکا از دوران کارتر تا اوباما را از دهه ۱۹۸۰ میلادی به این سو یک سیر تکراری و چرخشی میان دموکرات‌های آرام و کم‌تحرك از یک طرف و جمهوری‌خواهان فعال ایده‌آل‌گرا از سوی دیگر در نظر بگیریم، به این نتیجه خواهیم رسید که انتخاب دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۶ نه تنها مسئله غیراتفاقی نبوده،

بلکه بیش از هر چیز به معنای بازگشت آمریکائیان به دوران سلحشوری جکسونی و بزرگنمایی ریگانی خواهد بود که این مسئله تنها در تمایل آمریکائیان برای ایفای نقش هدایت‌گری در جهان و فانوس راه آینده بودن قابل تفسیر می‌باشد.

۳- دونالد ترامپ

زمانی اندرو جکسون^۱ هفتمین رئیس جمهور آمریکا خطاب به ملت خود عنوان کرده بود «کتاب آسمانی انجیل همانند تخته سنگی است که ایالات متحده آمریکا بر روی آن قرار گرفته است» (خلف رضایی، ۱۳۹۰: ۵۶). این سخن جکسون به معنای آن بود که کشور آمریکا دارای یک رسالت الهی می‌باشد. اندرو جکسون بعنوان هفتمین رئیس جمهور آمریکا خود را «قهرمان انسان‌های عادی» مورد خطاب قرار داده بود. دموکراسی جکسونی بسیار متفاوت از آن ارزش‌هایی بود که افرادی همانند جورج واشنگتن و توماس جفرسون بنیان‌های اولیه آمریکا را برپایه آن استوار کردند. نژادپرستی مردسالارانه و حمایت قاطع از سفیدپوستان در برابر دیگران الگوی دموکراسی بود که جکسون از آن حمایت می‌کرد و ارزش‌های آمریکایی قبل از خود را به چالش می‌کشید (Ushistory:2018). استاندارد دوگانه اندرو جکسون در دفاع از دموکراسی^{۱۳} در عصر خودش مهم‌ترین ویژگی دوران ریاست جمهوری او از منظر تاریخ‌نویسان آمریکایی است. دفاع قهرمانانه او از مردم عادی در برابر ثروتمندان در دوران مبارزات انتخابات و در عین حال محدود کردن دایره دموکراسی به سفیدپوستان آمریکا و تحت فشار قراردادن سرخ‌پوستان این کشور برای واگذاری زمین‌هایشان به دولت مرکزی و تبدیل آنها به دشمنان واقعی آمریکا از ویژگی‌های اساسی دوران ریاست جمهوری جکسون در آمریکا می‌باشد (Feller:2018). تفکر جکسونی بر این پایه استوار است که آمریکا باید از تمام جنبه‌های قدرت خود برای نابودی دشمن بهره‌برد و این رسالتی است که انجیل بر دوش این کشور نهاده است. این تفکر در دوران ریگان و بوش پسر به جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا رسید و توانست جهان را به دو دسته سیاه و سفید تقسیم نماید و با تکیه بر همین رسالت شوروی را یک شیطان و عراق را محور شرارت معرفی کرد. لذا دور از ذهن نبود که پس از دوران اواما شاهد ظهور یک رئیس جمهور ایده-آل‌گرای دیگر در اندازه‌های کسانی مانند ریگان و بوش پسر باشیم.

در انتخابات ۲۰۱۶ شاید کمتر کسی تصور می‌کرد که شخصیتی اقتصادی و تجاری همچون دونالد ترامپ که تا قبل از آن تنها بعنوان کارآفرین در صفحه تلویزیون ظاهر می‌شد، بتواند بزرگترین نخبگان سیاسی آمریکا

¹ Andrew Jackson

را کنار گذاشته و بعنوان رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا توجه جهانیان را به خود جلب نماید. بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی آمریکا علت اصلی موفقیت ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ را مهارت فوق‌العاده وی در بکارگیری سخنان دروغ و دور از ذهن می‌دانند (Gonzalez, 2017:2). اظهار علاقه دونالد ترامپ به اندرو جکسون و توصیف او بعنوان «مردی سخت با قلبی بزرگ» در حالی است که بسیاری در آمریکا از اندرو جکسون بعنوان رئیس جمهوری خشونت‌گرا که علاقه فراوانی به دوئل با رقیبان خود داشت و بزرگترین دستاوردش تحت فشار قرار دادن سرخ‌پوستان آمریکایی بود، یاد می‌کنند. پوپولیست‌گرایی و علاقه شدید جکسون به بحث‌های عوام‌فریبانه از دیگر مسائلی است که در توصیف دوران ریاست جمهوری او در آمریکا (۱۸۲۹-۱۸۳۷) که زمانی لقب «سزار آمریکایی»^۱ را داشت، مطرح می‌گردد (Cain, 2017). حال به نظر می‌رسد که گفتمان دونالد ترامپ و جهان‌بینی سیاسی او بیش از هر کس دیگری به آراء و نظریات جکسونی نزدیک باشد که در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان در دهه ۱۹۸۰ کاملاً دنبال می‌گردید. رابرت کاگان^۲ در مقاله‌ای تحت عنوان «این فاشیسم است که به آمریکا می‌آید» در روزنامه واشنگتن پست، پایه اصلی گفتمان عمومی ترامپ و کلید واژه سخنان او در دوران انتخابات را واژه «حذف دیگران» می‌داند. به عقیده کاگان نظرات او درخصوص مسلمانان و سیاهپوستان گرفته تا مسئله مکزیک، اعراب، اروپایی‌ها و موضوع مهاجرت و پناهندگان تنها بر این نکته تأکید می‌کند که ترامپ با هر غیرآمریکایی و به باور خود «خارجی» برخورد خواهد کرد. کاگان در ادامه بیان می‌کند که قطعاً ترامپ در دوران ریاست جمهوری خود به مراتب خطرناک‌تر از آن چیزی خواهد بود که در دوران انتخابات از خود نشان داده است. به عقیده این دانشمند برجسته امور بین‌الملل، آنچه مردم آمریکا در دوران ترامپ تجربه خواهند نمود، یک دموکراسی هیجان زده، عصبانی و بدون محدودیت خواهد بود و در این شرایط نهادها و موسسات آمریکایی به سختی از آزادی خود دفاع خواهند کرد. به عقیده او دولت ترامپ همان ویژگی‌هایی را خواهد داشت که دولت‌های فاشیستی قرن ۲۰ در اروپا از آن برخوردار بودند، رهبران فاشیسم در اروپا مدعی بودند که هر تهدید داخلی و خارجی را می‌توانند از بین ببرند بدون آنکه چگونگی آن را توضیح دهند (Kagan, 2016:2).

انگیزه ایفای نقشی بزرگ در عرصه جهانی عمیقاً در تاریخ و شخصیت آمریکائیان ریشه دارد. به عقیده رهبران اولیه آمریکا همانند جفرسون، جکسون و هامیلتون، ایالات متحده حتی در دوران اولیه استقلال خود نیز «یک هرکول در گهواره» و «نطفه یک امپراتوری بزرگ» بود که روزی جایگاه ابرقدرت جهانی را به دست خواهد آورد (کاگان، ۱۳۸۲:۱۰۷). باتوجه به علاقه وافر مردم آمریکا به ایفای نقش برتر کشورشان در سیاست

¹ American Caesar

² Robert Kagan

جهانی به نظر می‌رسد که ترامپ نمی‌تواند نسبت به این موضوع بی‌تفاوت بوده و ایالات متحده همچنان باید در رقابت‌های ژئوپلیتیکی با دیگر قدرت‌ها در مناطق مختلف حاضر شود. شعار انتخاباتی دونالد ترامپ مبنی بر «ایجاد دوباره یک آمریکای بزرگ^۱» که تلاشی آشکار برای شبیه‌سازی نوستالژیک دوران ریگان بود و استقبال مردم این کشور از این شعار تبلیغاتی، بیش از هر چیز بیانگر علاقه مجدد مردم و نخبگان آمریکا برای بازگشت به دوران سلحشوری ریگان برپایه نگاه جکسونی به جهان پس از دوران مدارای اواما می‌باشد. هرچند این مسئله ممکن است به انزوای جهانی آمریکا بیانجامد، اما به نظر می‌رسد که دولت ترامپ با استقبال از این انزوای جدید به دنبال تقویت آن‌مان‌ها و گزاره‌هایی برود که روزی دلیل جذبه طولانی مدت آمریکا برای مردم جهان بود. بر مبنای سیاست انزواگرایی جدید دولت ترامپ، همانگونه که باری بوزان معتقد است «قدرت‌های بزرگ تمایل کمتری به چندجانبه‌گرایی خواهند داشت زیرا آنها چیزهای بیشتری برای از دست دادن دارند و نمی‌خواهند مجبور به اعطای امتیاز سواری مجانی به دیگران شوند» (بوزان، ۱۳۹۰: ۲۰۸). ایالات متحده به تنهایی و آنهم به صورت گزینشی در محیط بین‌الملل بازی خواهد کرد و به شدت از دوران بین‌الملل‌گرایی اواما دور خواهد شد. راهبرد انزواگرایی جدید ترامپ یک راهبرد خودمدار است که می‌کوشد برخلاف دوران اواما که تلاش می‌کرد از طریق دیپلماسی نقش گسترده‌ای برای آمریکا در شکل‌دهی به چهره جهان تعریف کند، تنها بر منافع و دشمنان و عوامل تهدید قدرت آمریکا متمرکز شود و در این راه از تمامی جنبه‌های قدرت آمریکا همانند دیپلماسی، قدرت نرم و قدرت سخت بهره می‌گیرد. محور ضد هژمون یکی از این عوامل تهدیدزا می‌باشد.

۱۵

۴- ترامپ و محور ضد هژمون

آنچه آمریکای امروز را نسبت به آینده توزیع قدرت در عرصه بین‌الملل نگران کرده آن است که قدرت‌های نوظهور امروز جملگی خارج از چهارچوب غرب و فرهنگ آن می‌باشند. ایالات متحده در حال از دست دادن نمادهایی است که روزی تنها به این کشور تعلق داشت. اکنون بلندترین سازه دست بشر در جهان در امارات می‌باشد، دفتر مرکزی بزرگترین شرکت حمل و نقل دریایی جهان در کپنهاگ دانمارک قرار دارد، بزرگترین حساب ذخیره ارزی جهان متعلق به کشور چین است. بیشترین مقالات علمی منتشر شده در جهان طبق آمار بنیاد ملی علم ایالات متحده^۲ متعلق به چین بوده و اکنون قاره آسیا دارای بیشترین مقالات داوری شده

^۱ Make America Great Again

^۲ National Science Foundation

در جهان است (NSF.GOV: 2018). این مسائل در حالی است که تا ده سال قبل ایالات متحده تقریباً در تمامی این مسائل با فاصله بسیاری از دیگران سرآمد بود. این تغییرات جزئی، آینه‌دار تغییری زلزله‌وار در قدرت و نگرش‌ها است. به عقیده فرید زکریا جهان امروز در حال از سرگذراندن سومین جابجایی بزرگ قدرت در تاریخ دوران مدرن می‌باشد. نخستین جابجایی قدرت، قد افراشتن غرب در سده پانزدهم میلادی بود که انقلاب صنعتی و کشاورزی و رشد علوم و فناوری و توسعه سرمایه از ویژگی‌های بارز آن بود. دومین جابجایی قدرت که در سال‌های پایانی سده نوزدهم میلادی رخ داد، قد افراشتن ایالات متحده بود که توانست به آن درجه از قدرت در همه زمینه‌ها دست یابد که از ۲۰۰۰ سال پیش و امپراتوری روم تاکنون کسی نظیر آن را در تاریخ ندیده است. سومین مرحله از جابجایی قدرت در دوران نو را می‌توان قد برافراشتن دیگران بعنوان قدرت‌های نوظهور در جهان غیرغربی دانست که اتفاقاً به جهان پس از آمریکا اعتقاد دارند (کلارک و هوگ، ۱۳۹۳: ۵۱). در مجموع سه شاخصه اصلی ویژگی‌های یک قدرت نوظهور را ترسیم می‌نماید: (۱) اهمیت یافتن ظرفیت بویژه در قالب صادرات و امکان دسترسی قابل ملاحظه به بازارهای بین‌المللی، (۲) اهمیت یافتن سیاسی و کسب توجه بین‌المللی، (۳) تأکید بر سهم‌خواهی در اثرگذاری استراتژیک در نظام بین‌المللی معاصر (سجادپور، ۱۳۹۱: ۵۹). شاخصه‌هایی که در محیط بین‌الملل امروز برای بسیاری از کشورها از جمله چین، روسیه و ایران کاملاً متصور می‌باشد. برطبق سند استراتژی نظامی آمریکا که در سال ۲۰۱۵ منتشر گردید، به‌رغم تلاش‌هایی که ایالات متحده و شرکای آن برای استقرار دموکراسی و حمایت از حقوق بشر و پیشرفت فناوری انجام می‌دهند، برخی دولت‌ها در پی تجدیدنظر در جنبه‌های کلیدی نظام بین‌المللی می‌باشند، آنهم بگونه‌ای که امنیت ملی آمریکا را تهدید خواهد کرد. از جمله این کشورها می‌توان به سه کشور روسیه، چین و ایران اشاره نمود که با توجه به انتقادات و دیدگاه‌های مشترکی که هرکدام از آنها درباره وضعیت توزیع قدرت در سطح جهانی دارند، بسیاری معتقدند که محور ضدهژمون به مرکزیت این سه کشور در برابر قدرت برتر آمریکا در حال شکل‌گیری است و جهان تک‌قطبی بعد از گذار از یک دوره طولانی به سمت جهان چندقطبی حرکت خواهد نمود. برطبق این سند منتشر شده روسیه بعنوان کشوری شناخته شده است که هیچگاه به حق حاکمیت همسایگان خود احترام نمی‌گذارد و همواره مایل به استفاده از زور برای پیشبرد اهداف سیاسی خود می‌باشد. در این سند پس از کشور روسیه از جمهوری اسلامی ایران بعنوان دولتی یاد می‌شود که ثبات سیاسی در بسیاری از کشورهای منطقه خاورمیانه را تضعیف نموده و همواره از تروریسم حمایت می‌کند. همچنین کشور چین با اقدامات خود در سال‌های اخیر زمینه‌ساز افزایش نا آرامی‌ها در آسیا و اقیانوس آرام گردیده است. برطبق این سند ادعاهای چین درباره دریای جنوبی مغایر با قوانین بین‌المللی می‌باشد. در پایان این سند، هرکدام از این کشورها و حتی ائتلاف آنها بعنوان یکی از نگرانی‌های امنیتی

آمریکا در نظر گرفته شده است که رئیس‌جمهور بعدی را ملزم به برخورد و مقابله جدی با آن می‌نماید (Dempsey, 2015: 3-4). با این تفاسیر به نظر می‌رسد که اساس و مرکزیت سیاست خارجی آمریکا در دوران دونالد ترامپ بر مرکزیت مقابله با تشکیل رسمی محور ضد هژمون و ائتلاف سه کشور روسیه، چین و ایران برای شکل‌دهی به یک نظام چندقطبی قرار گیرد. بویژه که ایالات متحده از جنگ جهانی دوم به بعد همواره بر مبنای وجود یک دشمن خارجی و در برابر «دگری» توانسته بود رهبری خود را اعمال نماید. موضوعی که تا قبل از فروپاشی جنگ سرد توسط شوروی و در ابتدای قرن جدید توسط گروه‌های تندروی اسلامی این نیاز استراتژیک را بر طرف می‌ساخت. اما به نظر می‌رسد که در دوران دونالد ترامپ تمرکز دستگاه سیاست خارجی بر محور ضد هژمون و مقابله با آن این خلأ مهم را رفع نماید.

۴-۱- ترامپ و روسیه

ترامپ در دوران انتخابات از شخصیت پوتین بعنوان یک رهبر قوی یاد کرد و نسبت به رویکرد سخت‌گیرانه هیلاری کلینتون نسبت به روسیه اعتراض داشت. این رویکرد بسیار متفاوت از جمهوری خواهان قبلی بود که روسیه را همواره بعنوان یک رقیب خطرناک و اگر نه دشمن در نظر می‌گرفتند (Chapman, 2018). اما با توجه به نیاز آمریکا برای حضور در منطقه اوراسیا بعنوان ابرقاره محوری، به نظر می‌رسد که برخورد دو قدرت در حیط خلوت روسیه همچنان ادامه یابد و واشنگتن هرگز حاکمیت مسکو را بر جمهوری‌های جدا شده از شوروی سابق نپذیرد. به عقیده برژینسکی (نظریه پرداز مشهور آمریکایی) «هم مستقیم‌ترین تهدیدات خارجی متوجه جایگاه جهانی آمریکا و هم چالش‌های دراز مدت متوجه ثبات ژئوپلیتیک جهان، مربوط به منطقه اوراسیا است که بخش وسیعی از آن مربوط به روسیه است» (برژینسکی، ۱۳۹۲: ۱۳۵). این در حالی است که برای روسیه، قدرت بزرگ اوراسیا بودن بعنوان منبع تأیید هویت این کشور بعنوان یک کشور تأثیرگذار در عرصه بین‌الملل در برابر دیگران است. از دید مسکو طرح تفوق هژمونی اوراسیایی روسیه چیزی بیش از حفظ هویت چندین هزار ساله آنها در شرق نیم کره نیست و حق حفاظت از قلب سیاست خارجی روسیه همواره برای کرملین محفوظ می‌باشد (Smith, 2017: 7). اما واشنگتن نفوذ و قدرت‌یابی دوباره روسیه در اوراسیا بویژه در منطقه قفقاز و کشورهای نسبتاً جدید آسیای مرکزی را به معنای کاهش نفوذ و دسترسی آمریکا به یک ابرقاره مهم می‌داند که این مسئله پیگیری نظم سیاسی مورد نظر توسط آمریکا را سخت می‌نماید. رهبران آمریکا از دهه ۱۹۹۰ از بیش‌ترین انگیزه برای حضور در اوراسیا برخوردار بودند و علت اصلی آن نیز موقعیت ژئوپلیتیکی خاص این منطقه بود که تسلط بر آن بستر را برای پیشبرد نظم نوین

جهانی فراهم می‌کرد. با این تفاسیر و به دلیل اهمیتی که منطقه اوراسیا برای آمریکا دارد به نظر می‌رسد که دونالد ترامپ نیز همچنان از سیاست تفوق بر قدرت‌های رقیب در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای پیروی کند و این مسئله زمینه تنش میان واشنگتن و مسکو را افزایش خواهد داد. بخصوص در سوریه که در حال حاضر سخت‌ترین منطقه‌ای است که آمریکا در آن با روسیه کار می‌کند و متحدان آمریکا تصور می‌کنند که دونالد ترامپ بازرگانی است که سال‌ها هدر رفتن بودجه‌های نظامی در افغانستان و عراق را فراموش کرده و آماده است تا یکبار دیگر نقش پلیس جهانی را ایفا نماید. ترامپ در اولین کنفرانس مطبوعاتی خود در باغ گل رز (در محوطه کاخ سفید) عنوان کرده بود که «من در حال حاضر مسئولیت دارم، و من مسئولیت آن را برعهده خواهم گرفت و آن را بسیار با افتخار انجام خواهم داد» (Finnegan & McLaughlin, 2017). این دیدگاه سلحشورانه و قهرمانانه ترامپ به ریاست جمهوری خود موضوعی است که کرملین هرگز آن را نمی‌پذیرد و به نظر می‌رسد در دوران ترامپ نیز کفه واگرایی روابط مابین دو کشور بر کفه همگرایی آن سنگینی کند. فرید زکریا روسیه را بعنوان تهاجمی‌ترین و تلافی‌جوترین قدرت بزرگ امروز معرفی می‌کند. به عقیده زکریا روس‌ها مدت‌هاست از روایت کشورهای غربی درباره جنگ جهانی دوم عصبانی هستند. طبق روایت آمریکا، ایالات متحده و انگلستان قهرمانانه نیروهای فاشیست را شکست داده‌اند و پیاده شدن نیروهای غربی در نورماندی آغاز پایان جنگ است. در حالیکه روس‌ها معتقدند که سه چهارم آلمانی‌ها در جبهه شرق حضور داشتند و ۷۰ درصد تلفات آنها در این منطقه بوده است. بنابراین ایالات متحده هیچ کجا قهرمان هیچ چیزی نبوده است (کلارک و هوگ، ۱۳۹۳: ۶۰). هرچند شناخت مقیاس چالش میان آمریکا و روسیه کار آسانی نیست، اما به نظر می‌رسد با وجود برخی همکاری‌ها و همراهی‌های دو کشور با یکدیگر در دوره‌های مختلف مانند حمایت ترامپ از پیوستن روسیه به گروه هفت کشور بزرگ صنعتی (G7)، این دو رقیب سنتی سیاست قدرت نتوانند در درازمدت پیوند استراتژیکی منسجم و پایداری مابین یکدیگر برقرار کنند و به درک متقابلی از یکدیگر برسند. زیرا مسیر روسیه و آمریکا در معماری مدل جدید سیاست جهانی متفاوت و حتی مخالف با یکدیگر می‌باشد.

۱۸

۲-۴- ترامپ و چین

کشور چین از دهه ۱۹۸۰ بواسطه بکارگیری سیاست درهای باز و استفاده از سیاست اقتصاد آزاد حاکم بر عرصه بین‌الملل توانست به یکی از قدرت‌های بزرگ اقتصادی در سطح جهان تبدیل شود. تا جائیکه بسیاری باتوجه به تکیه چین بر قدرت اقتصادی خود بازی در سطح اول بین‌المللی و استقبال بسیاری از کشورها از کمک‌های پکن، قرن ۲۱ را به نام قرن آسیا ثبت کردند (نیزبیت، ۱۳۸۵: ۳۵۰-۳۴۹). فرید زکریا در کتاب

جهان پس از آمریکا کشور چین را اینگونه توصیف می‌کند: «بزرگترین کشور، سریع‌الرشدترین اقتصاد، بزرگترین تولید کننده صنعتی، دومین مصرف کننده بزرگ، بزرگترین پس‌انداز کننده و به یقین بزرگترین هزینه کننده» (کلارک و هوگ، ۱۳۹۳: ۱۷۶). قدرت‌یابی چین و رشد چشمگیر این کشور حتی بسیاری را بر آن داشته که از این کشور بعنوان جایگزین احتمالی آمریکا در رأس هرم قدرت جهانی در دهه‌های بعدی سخن بگویند. بویژه که در سال‌های اخیر با رشد احساسات ناسیونالیستی در بین مردم چین موضوعاتی همچون بازگشت تایوان به خاک اصلی چین و ایجاد یک حاشیه امنیتی در دریای جنوبی چین با جدیت بیشتری توسط پکن دنبال می‌شود که این مسئله در صورت تحقق به معنای از دست دادن یک منطقه نفوذ استراتژیک و حساس برای ایالات متحده می‌باشد. به عقیده برخی از پژوهشگران سیاسی هدف نهایی پکن در دریای جنوبی چین تبدیل آن به یک پایگاه و جزیره چینی است تا بعنوان یک سنگر از آن حفاظت کند که این مسئله رشد حس عمل‌گرایی آنان را نشان می‌دهد (Varrall, 2015:14). به نظر می‌رسد که دولت ترامپ به مراتب سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تری در برابر چین نسبت به روسیه اتخاذ کند و دلیل آن نیز در فاصله بسیار قدرت چین و روسیه از یکدیگر قابل تحلیل می‌باشد. در حال حاضر چین سیاست خارجی خود را بر پایه نفوذ و حضور در مناطق استراتژیک جهانی قرار داده است و این موضوع را از طریق اعطای کمک‌های اقتصادی به کشورهای جهان سوم در آسیا و آفریقا دنبال می‌کند.

پکن امروز به خوبی توانسته مدیریت آسیای جنوب شرقی را به دست بگیرد و دریای جنوبی چین را به یک سنگر امن برای حفاظت از جزایر مورد ادعای خود تبدیل نماید. اما تماس تلفنی دونالد ترامپ با رئیس‌جمهور تایوان بعنوان اولین تماس تلفنی رئیس‌جمهور آمریکا و رئیس‌جمهور منتخب تایوان، این موضوع را نشان داده است که وی برخلاف سیاست قبلی روسای جمهور گذشته آمریکا مبنی بر احترام به مسئله چین واحد، اعتباری برای این سیاست قائل نبوده و تمایل وی در بکارگیری اهرم‌های مختلف فشار در برابر قدرت‌طلبی چین در منطقه می‌باشد. این در حالیست که پکن همواره از سیاست چین واحد بعنوان یک اصل غیرقابل مذاکره یاد کرده است. ایالات متحده آمریکا از دهه ۱۹۷۰ اصل یک چین واحد را به رسمیت شناخته است، اما همچنان روابط غیررسمی خود با تایوان را حفظ نمود که مهمترین نمونه از آن را می‌توان اجازه فروش اسلحه به تایوان در سال ۲۰۱۵ توسط کنگره آمریکا و با موافقت باراک اوباما دانست (Johnson, 2017). در نگاه پکن، تایوان همچنان بعنوان استانی شناخته می‌شود که از خانه دور مانده و راهی جزء بازگشت به خانه ندارد و این یکی از خطوط قرمز غیرقابل مذاکره چین می‌باشد.

از آنجا که بسیاری قرن حاضر را قرن آسیا و بطور تلویحی قرن چین می‌دانند، بنابراین تلاش دولت آمریکا در دوران ترامپ بر بازیابی قدرت دلار در برابر یوان چین خواهد بود تا از این طریق دست برتر خود را در عرصه اقتصادی و بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی نیز همچنان حفظ نماید. وضع تعرفه‌های جدید در آمریکا برای کالاهای چینی که بسیاری از مشاوران ترامپ آن را مطرح می‌کنند می‌تواند پکن را تا حدود زیادی از بازارهای آمریکا محروم نماید و این مسئله می‌تواند آغاز سرآشویی سقوط نرخ رشد اقتصادی چین در سال‌های آینده باشد. این مسئله بیشتر به شروع یک جنگ سرد تجاری تمام‌عیار میان واشنگتن و پکن دلالت دارد و نشان دهنده مخالفت شدید ترامپ با سیاست‌های بین‌الملل‌گرایانه اوباما بویژه در حوزه اقتصادی است که در آنها شعار «اول آمریکا» جایگاهی نداشت. ترامپ در یک سخنرانی خود در کنگره آمریکا اظهار داشت: «وظیفه من نمایندگی دنیا نیست، من وظیفه دارم نماینده آمریکا باشم» (With house:2017).

دونالد ترامپ در حال حاضر به دنبال از هم گسیختن آن نقشه‌های راهبردی در روابط چین و آمریکا می‌باشد که از دوران نیکسون روابط این دو کشور را بیمه کرده بود. ترامپ بارها بر این نکته تأکید داشته که رفتار اوباما با پکن بیش از حد، نرمال بوده است و او در سیاست بین‌الملل‌گرایانه خود جایگاه آمریکا را در نظر نگرفته است و همه کشورها از جمله چین توانسته‌اند از اصل سواری مجانی دوران او نهایت بهره را ببرند (Liow, 2017:5). اما از طرف دیگر مسئله اساسی آن است که چین تاکنون تعصبات ایدئولوژیک خود را بروز نداده است و اگر فعالیت‌های آمریکا در دریای جنوبی چین افزایش یابد و جنگ سرد تجاری تبدیل به یک جنگ واقعی اقتصادی میان دو طرف شود، به نظر می‌رسد که چین نیز از منازعه ایدئولوژیک با آمریکا استقبال کرده و حتی می‌تواند خود را بعنوان رهبر آن دسته از کشورهایی که نظام تک‌قطبی آمریکا را در سراسر جهان بر نمی‌تابند، معرفی نماید. نکته‌ای که به نظر می‌رسد دولت ترامپ در خصوص جایگاه و عمق نفوذ استراتژیک چین و روحیه بیش از حد مطمئن آنها از خود فراموش کرده است.

۴-۳- ترامپ و ایران

پویایی و تهاجم‌گرایی سیاست خارجی دونالد ترامپ در برابر نفوذ منطقه‌ای ایران در غرب و جنوب غربی آسیا نیز به نوعی منحصر به فرد می‌باشد. تصمیم ترامپ برای انتقال سفارت آمریکا در اسرائیل (مهم‌ترین دشمن منطقه‌ای ایران) از تل‌آویو به اورشلیم آن هم در شرایطی که هیچ‌یک از قدرت‌های بزرگ از این تصمیم او حمایت نمی‌کردند که به تکان خوردن اتحادیه‌های سنتی در عرصه بین‌المللی منجر شد، حاکی از عزم جدی دولت او در برخورد با نفوذ منطقه‌ای ایران حتی به قیمت بالا می‌باشد (Soufi & Kashmiri, 2018). عدم حمایت متحدان درجه دومی همچون هند نیز از این رفتار و تصمیم ترامپ در زمینه انتقال سفارت و بی‌توجهی

کاخ سفید به این نارضایتی‌ها، بازگو کننده تمایل واشنگتن برای بازگشت به سیاست انزوای جدید می‌باشد که بر محور آن دولت آمریکا بدون توجه به منافع دیگران و تنها با تکیه بر قدرت بلامنازع خود در عرصه بین‌الملل رفتار خواهد کرد. تفاوت استراتژی دولت ترامپ در زمینه توافق نامه هسته‌ای با ایران بعنوان احمقانه-ترین توافق نامه تمام دوران (تعبیری که دولت او درخصوص این توافق نامه بکار می‌برد) که مسیری غیر از مسیر اتحادیه اروپا، روسیه و چین را در پیش گرفت نیز حکایت از تمایل او به بازی انفرادی در عرصه بین‌المللی دارد. استراتژی «مجازات ایران برای تغییر رفتار این کشور» سیاست جدید ایالات متحده در برابر ایران و نفوذ منطقه‌ای آن می‌باشد. در تئوری‌ها هر تحریمی باید برای هدف خاصی صورت گیرد و در واقع آنها با هدف تغییر رفتارهای خاص یک بازیگر تدوین و اعمال می‌گردند و در صورت مشاهده تغییرات از بین می‌روند. به عبارت دیگر تحریم‌ها باعث ایجاد نفوذ می‌شود و این نفوذ به میز مذاکره ختم خواهد شد. چنانچه در دوران اوباما نیز همین سیاست در برخورد با برنامه هسته‌ای ایران پیش رفت. این همان چیزی است که طرفداران سیاست تهاجمی آمریکا درباره ایران به دنبال آن هستند. بعنوان مثال جان بولتون در اظهارنظری عنوان کرده بود: «اقتصاد ایران شکننده است و اثر تحریم‌های اقتصادی می‌تواند چشمگیر باشد» (Sullivan, 2018). البته به نظر می‌رسد که دولت ترامپ نیز به دنبال یک برخورد نظامی با ایران و بمب باران تأسیسات هسته‌ای این کشور نخواهد بود که همانگونه که برژینسکی عنوان کرده بود: «این اقدامات صرفاً احساسات ملی‌گرایانه ایرانیان را با بنیادگرایی ستیزه‌جوی موجود در این کشور درهم خواهد آمیخت و باعث ایجاد مناقشات طولانی خواهد شد که پیامد آن بی‌ثبات شدن فوق‌العاده رژیم‌های عربی واقع در خاورمیانه است که هنوز طرفدار غرب می‌باشند. بنابراین تنها راه حل آن است که ایران در درازمدت تحت فشار قرار گرفته و جذب روندساز منطقه شود» (برژینسکی، ۱۳۹۲: ۱۳۶).

برای بسیاری از تحلیل‌گران آمریکایی، دونالد ترامپ بیشتر یک «قهرمان نابالغ» شناخته می‌شود. رئیس جمهوری که وعده داده بود «وضع را به خطر می‌اندازد در حالیکه آمریکا را امن تر خواهد کرد». به عقیده او زمانی که می‌بینیم پایه‌های ساختمانی معیوب است، باید کل ساختمان را ویران کرد و این اظهار نظر بیانگر عدم رضایت دولت ترامپ از توزیع قدرت در عرصه بین‌المللی است که بویژه در دوران اوباما تقویت گردید. به عقیده ترامپ، نگاه بیمار، سرماخورده و بی‌رمق اوباما به سیاست خارجی باعث گردید که افرادی که از جنگ خسته شده بودند به دولت تعامل‌گرای وی رأی بدهند (D.S.O.R, 2018). اما به نظر می‌رسد دولت او به دنبال احیای نظریه «مرد دیوانه» باشد که در دهه ۱۹۷۰ میلادی توسط نیکسون (سی و هفتمین رئیس جمهور آمریکا) در برابر شوروی بکار برده می‌شد. برطبق این نظریه نیکسون تلاش می‌کرد این باور را در میان

رهبران شوروی بوجود آورد که رفتار آمریکا در هر لحظه ممکن است غیرمنطقی بوده و تغییرات در آن زیاد باشد. در این صورت رهبران شوروی از بیم مقابله، اقدام به تحریک کشوری که در جنگ سرد با آن به سر می‌بردند، نمی‌زدند (چامسکی، ۱۳۷۸: ۹). بنابراین غیرقابل پیش‌بینی بودن و در لحظه اقدام کردن دولت ترامپ چندان غیرمنطقی به نظر نمی‌رسد و انتظار می‌رود این طرز رفتار او تا اتمام دوران ریاست جمهوری وی نیز ادامه داشته باشد.

نتیجه‌گیری

بطور کلی اهداف سیاست خارجی دونالد ترامپ را می‌توان در چند دسته عنوان کرد که عبارتند از: ۱) تمرکز بر امنیت، ۲) مبارزه با تروریست‌ها در خارج از کشور، ۳) کنترل مهاجرت، ۴) تقویت دفاع مرزی، ۵) اتخاذ رویکرد «اول آمریکا» بخصوص در زمینه تجارت و ۶) تقویت دیپلماسی که به موجب آن دشمنان قدیمی دوست می‌شوند. با روی کار آمدن دونالد ترامپ به نظر می‌رسد ایالات متحده یکبار دیگر شانس خود را برای تحقق نظم نوین جهانی که همانا برمبنای رهبری هژمونیک آمریکا بر سیستم بین‌المللی شکل می‌گرفت، امتحان کند. اما با این تفاوت که در حال حاضر قدرت‌های نوظهور در مناطق مختلف و استراتژیک جهان مانند چین در آسیای جنوب شرقی، روسیه در حوزه بالتیک و خاورمیانه و ایران در جنوب غربی آسیا بعنوان بکرترین منطقه جهان شرایط را برای تحقق رویای آمریکایی سخت کرده است. شاید تفاوت‌های بسیاری میان دولت دونالد ترامپ با دولت رونالد ریگان در دهه ۱۹۸۰ میلادی وجود داشته باشد، اما نقطه اشتراک هر دو دولت را می‌توان طرفداری آنها از سیاست «صلح از طریق قدرت» دانست که بواسطه بکارگیری سیاست قدرت توسط هر دو دولت بکار برده شده است. به نظر می‌رسد که تقابل دولت ترامپ با محور ضد هژمون برمبنای همان سیاست‌های تهاجمی و قدرت‌طلبانه‌ای شکل بگیرد که دولت رونالد ریگان در خصوص مهار «امپراتوری شیطان» اتحاد جماهیر شوروی بکار گرفت. به هر حال ایمان به استثنائگرایی آمریکایی که برگرفته از اندیشه جکسونی در این کشور است، هم در دولت ریگان، دولت بوش پسر و در دولت دونالد ترامپ به شدت دنبال می‌شود. به بیان دیگر دولت ترامپ نیز همانند دولت‌های ریگان و بوش پسر معتقد است که همه مسائل را به تنهایی می‌تواند حل کند و سیاست خارجی خود را بر پایه دو راهبرد «نخست آمریکا» و «احیای مجدد آمریکا» مفصل‌بندی کرده است. تکرار شعار «بیایید آمریکا را دوباره بزرگ کنیم» رونالد ریگان توسط دونالد ترامپ با عنوان «دوباره آمریکا را بزرگ کنید» جهان را با این واقعیت روبرو کرده است که ایالات متحده پس از پشت سر گذاشتن دوران مدارای باراک اوباما یکبار دیگر به بازی سیاست قدرت و یکجانبه‌گرایی متمایل

شده است و انتظار می‌رود محیط بین‌الملل بیش از پیش شاهد برخورد قطب‌های قدرت برای بازتعریف نظام توزیع قدرت در آن باشد؛ زیرا برخلاف آنچه فرید زکریا به رهبران آمریکا توصیه می‌کند، دونالد ترامپ به پدیده قد افراشتن دیگران رضایت نخواهد داد. این نکته را نیز نباید از یاد برد که روی آوردن آمریکا در قرن ۱۹ به سیاست انزواگرایی با ضعف داخلی و بین‌المللی این کشور کاملاً مرتبط بود و تا قبل ورود آمریکا به جنگ جهانی اول نیز ادامه داشت. همانند دوره جدید که تصور می‌شود ایالات متحده آن نمادهای جذاب خود برای دیگران را در راستای ایفای نقش گسترده به همراه دیگران در جهان از دست داده و سیاست انزواگرایی جدید ترامپ برای بازیابی مجدد این نمادها می‌باشد.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- برژینسکی، زبگنیو (۱۳۹۲)، چشم‌انداز استراتژیک: آمریکا و بحران قدرت جهانی، مترجم: سعید، حاجی ناصری و فریدالدین حسینی، تهران: نشر میزان.
- ۲- بوزان، بری (۱۳۹۰)، ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ، سیاست‌های جهانی در قرن ۲۱، مترجم: عبدالمجید، حیدری. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۳- چامسکی، نوام (۱۳۷۸)، دیدگاه‌های متعارض در مورد نظام جهانی، مترجم: ناصر، بلیغ، اداره کل تحقیق و توسعه صدا.
- ۴- خلف رضایی، محمود (۱۳۹۰)، «مقدمه‌ای بر تأثیر انگاره‌های اعتقادی در سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه سیاست خارجی، ش ۹۶.
- ۵- دارابی، گلتاب (۱۳۹۱)، «نقش باورهای فکری دو حزب دموکرات و جمهوری خواه در سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، س ۱۳، ش ۴.
- ۶- دهشپار، حسین (۱۳۸۸)، «آمریکای باراک اوباما، در هم فروریزی اسطوره‌های سه‌گانه»، فصلنامه مطالعات منطقه، ش ۳۴.
- ۷- سجادی‌پور، محمد کاظم (۱۳۹۱)، سیاست خارجی و دنیای پرتلاطم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۸- کاگان، رابرت (۱۳۸۲)، بهشت و قدرت، مترجم: محمد، عبدالله‌زاده، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ۹- کلارک، شان و سابرینا، هوک (۱۳۹۳)، جهان پیش‌رو، مترجم: علیرضا، طیب، تهران: نشر نی.
- ۱۰- کیوان حسینی، اصغر (۱۳۸۱)، «مقابله با تروریسم؛ سامان‌بخشی بر سیاست خارجی آمریکا»، مجله سیاست دفاعی، ش ۴۰.

۱۱- نیزیبت، جان (۱۳۸۵)، *آسیا به کجا می‌رود؟*، مترجم: ناصر، موفقیان، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

لاتین:

- 12- Bobo, L. D. (2017). Racism in Trump's America: reflections on culture, sociology, and the 2016 US presidential election. *The British journal of sociology*, 68(S1).
- 13- Cain, A. (2017). Donald Trump is a big Andrew Jackson fan — here's how the 7th president of the United States ran the country. Available at: <https://www.businessinsider.com/andrew-jackson-leadership-2017-5>
- 14- Chapman, S. (2018). Is Trump scared of Putin?. Available at: <https://www.chicagotribune.com>
- 15- Dempsey, G. M. E. (2015). *The National Military Strategy of the United States of America 2015*. Department of Defense-Joint Staff of Chiefs, Washington, CZERWIEC.
- 16- Drezner, D. W. (2011). Does Obama Have a Grand Strategy: Why We Need Doctrines in Uncertain Times. *Foreign Affairs*, 90, 57.
- 17- D.S.O.R. (2018). Donald Trump's huge Iran gamble. Available at: <https://www.economist.com/democracy-in-america/2018/05/08/donald-trumps-huge-iran-gamble>
- 18-Feller, D. (2018). Andrew Jackson: The American Franchise. Available at: <https://millercenter.org/president/jackson>.
- 19- Freeman, J. (1986). The political culture of the Democratic and Republican parties. *Political Science Quarterly*, 101(3), 327-356.
- 20- Finnegan. C and McLaughlin. E. (2018). How Trump's foreign policy has affected global relations since assuming office. Available at: <https://abcnews.go.com/International/analysis-trumps-foreign-policy-impacted-globalrelations-assuming/story?id=48734071>
- 21- Gonzalez, C (2017). Trumpslation: Toward a Strategy of Translating Donald Trump's Spontaneous Speech. Available at: <https://www.researchgate.net/publication/316439067>
- 22- Johnson. j. (2017). Beijing says one- China' policy can't be bargaining chip after Trump calls principle negotiable. Available at: <https://www.japantimes.co.jp/news/2017/01/15/asia-pacific/politics-diplomacy-asia-pacific/beijing-says-one-china-policy-cant-bargaining-chip-trump-calls-principle-negotiable/#.XuYjpaYVQdU>
- 23- Kagan, R. (2016). This is how fascism comes to America. *The Washington Post*, 18.
- 24- Keefe, W. J. (1988). *Congress and the American people*. Prentice Hall.

- 25- Liow, J. C. (2017). The Rise of Trump and Its Global Implications: Trump's Asia Policy, Two Months On.
- 26-Mead, W. R. (2014). History Isn't Dead Yet: Asia and the Return of Geopolitics. *Global Asia*, 9(3), 20-23.
- 27- Mead, W. R. (2013). Grand Strategy: The End of History Ends. *The American Interest*, 2. Available at: <https://www.the-american-interest.com/2013/12/02/2013-the-end-of-history-ends-2/>
- 28-NSF. Gov. (2018), Latest report on state of U.S. science enterprise shows America leads as China rapidly advances global position in S&T. Available at: https://www.nsf.gov/news/news_summ.jsp?org=NSF&cntn_id=244252&preview=false
- 29- Abu, Arshid, O. (2014), The Obama Administration's Foreign Policy: Balancing Isolationist Tendencies and Pressures for External Intervention. Available at: https://www.dohainstitute.org/en/lists/ACRPSPDFDocumentLibrary/Policy_Analysis_Obamas_Foreign_Policy_Competing_Pressures_for_Intervention_and_Isolation.pdf
- 30- Republican-Party (2018). The Editors of Encyclopaedia Britannica. Available at: <https://www.britannica.com>.
- 31- Smith, N. R. (2017). Assessing the trajectory of West-Russia relations in Eastern Europe: Gauging three potential scenarios. Available at: <https://mpra.ub.uni-muenchen.de/84684/>
- 32- Soufi, Kashmiri (2018). "Isolation of America in international arena. Available at: <https://www.tehrantimes.com/news/419899/Isolation-of-America-in-international-arena>
- 33- Sullivan, J. (2018). Trump's Only Iran Strategy Is to Punish Iran. Available at: <https://www.theatlantic.com/international/archive/2018/05/trump-iran-jcpoa/560759/>
- 34- Ushistory (2018). Jacksonian Democracy and Modern America. Available at: <https://www.ushistory.org/us/23f.asp>
- 35- Varrall, Merriden (2015). Chinese worldviews and China's foreign policy, Lowy Institute for International Policy. Available at: <https://www.lowyinstitute.org/publications/chinese-worldviews-and-china-s-foreign-policy>
- 36- Whitehouse.gov (2017). Remarks by President Trump in Joint Address to Congress. Available at: <https://www.Whitehouse.gov/the-press-office2017/02/28>